

## عرفان علاءالدوله سمنانی

### «بحثی در تصوف عابدانه و عاشقانه‌ی علاءالدوله»

سعید روزبهانی

#### چکیده

نقش علاءالدوله در نشر طریقه‌ی کبرویه بسیار اهمیت دارد؛ تا آن‌جا که او مانند شیخ کبری به انواع مکاشفات و اطوار قلبی توجه خاص داشته است. از همه مهم‌تر این که او مانند سایر پیروان کبرویه و خود نجم‌الدین کبری، به هر دو تصوف عابدانه و عاشقانه نظر داشته و همین عقیده است، که او را نسبت به اعتدال تصوف و توجه به اجرای احکام دین و انطباق آن‌ها با اصول تصوف، سختگیر کرده است. نمونه‌هایی از تصوف عابدانه‌ی او شامل: استغراق در اوراد و نماز و تلاوت قرآن، ایمان، تحصیل علوم عبادتی و... است. او مانند شیخ خود اصول هشتگانه را، شرط آسان گردیدن سلوک صد مقام می‌داند، که این اصول، سختگیری وی را در انطباق احکام دین با اصول تصوف نشان می‌دهد. در این مختصر، ضمن بیان مختصات تصوف عابدانه و عاشقانه به دیدگاه‌های شیخ کبری و علاءالدوله سمنانی در مورد دو تصوف فوق اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: تصوف عابدانه، عاشقانه، شیخ کبری، علاءالدوله سمنانی.

\*\*\*

## درآمد

این بار گلبانان گلزار ادب فارسی، در گوشه‌ای از گلستان معرفت و دانش گرد هم آمده‌اند، تا همچون گذشته دوستداران را به چیدن گل‌های رنگین بوستان مفاخر و آثار فرهنگی این مرز و بوم برانگیزانند. و چه خوش است که سهم همه‌ی ادب‌دوستان و ادب‌پروران، ارغوان‌های عشق و بنفشه‌های زلف یار شده است. مدتی است، قومس گلستان معرفت و دانش گردیده و دوستدارانش - به عنوان پاسداران واقعی فرهنگ و ادب و عرفان این سرزمین - گاه‌گاهی عاشقان را به چیدن چنین گل‌هایی فرامی‌خوانند. یک روز بساط معرفت و عشق را در دامغان گسترانیده، کنار بوستان شعر منوچهری دامغانی، دیگر روز در خرقان، کنار خمخانه‌ی ابوالحسن خرقانی و امروز در سمنان بر مزار پاک علاءالدوله سمنانی. همو که به خاطر سروده‌های ارزشمند و خدمات عرفانی‌اش از سوی ادب‌دانان و نگهبانان عرفان، نشان پختگی و لیاقت بر گردن وی آویخته شده است.

زنده‌یاد استاد دکتر ذبیح الله صفا، در تاریخ ادبیات در ایران در باره‌ی تصوف علاءالدوله می‌نویسد: «شیخ علاءالدوله در تصوف، معتقد به اعتدال و متوجه به اجرای احکام دین و انطباق آن‌ها با اصول تصوف و در این راه سختگیر بود و در مخالفت با معتقدان وحدت وجود، خاصه با ابن عربی مبالغه می‌کرد و به همین سبب با شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی به فارسی نوشت و خواند داشت...» (ذبیح‌الله صفا، 1368: 165).

این انطباق که ما از آن به «آمیختگی تصوف عاشقانه و عابدان» یاد می‌کنیم، در عرفان شیخ بسیار نمودار است. گفتنی است که در پیر و مراد علاءالدوله، شیخ نجم‌الدین کبری، و پیروان او (سلسله کبرویه) نیز چنین امتزاج و انطباق به چشم می‌خورد.

## تصوف عابدانه و عاشقانه

استاد دکتر محمدمبین ریاحی، در مقدمه‌ی کتاب گرانسنگ «مرصادالعباد» می‌گوید: «در قرن هفتم دو شیوه و مکتب تصوف در ایران رواج داشته: یکی طریقه‌ی وجد و حال و شوریدگی و

وارستگی، که رهروان این طریقت بیشتر به احوال و گفتار پیشروان تصوف، حسین بن منصور و بایزید بسطامی و ابوسعید ابی‌الخیر نظر داشتند. از معاصران نجم‌الدین رازی، عطار و بعد از او مولوی، نمونه‌ی کامل این گروهند که شیوه‌ی آنان را باید «تصوف عاشقانه» نامید. در مقابل آن‌ها مکتب علمی تصوف بود، که بیشتر راغب به آداب و سنن و اوراد و اذکار بوده‌اند و از معاصران مولف، محی‌الدین بن عربی و ابن فارض، از معاریف این دسته‌اند، که روش آنان را «تصوف عابدانه» عبارت کرده‌اند (مرصادالعباد، 1373: 30).

استاد فرزانه، دکتر منوچهر مرتضوی، در کتاب سترگ خویش «مکتب حافظ» درباب این دو شیوه چنین می‌گوید: «تقسیم‌بندی‌هایی که از تصوف مکتبی و خانقاهی یا عرفان شاعران شده است، از سه بیرون نیست:

1- تصوف عابدانه یا عابدانه‌ی خانقاهی، که قدیم‌ترین نمایندگانش حسن بصری و معروف کرخی هستند.

2- تصوف عاشقانه‌ی خانقاهی، که ابوسعید ابی‌الخیر و منصور حلاج از بارزترین چهره‌های آنان هستند.

3- تصوف عاشقانه در شعر فارسی، که با سنایی شهرت گرفته با عطار راه خود را باز یافته و در شعر مولانا صورت کمال گرفته و جاودانی شده است» (منوچهر مرتضوی، 1370: 83).

### تصوف عابدانه و عاشقانه از دیدگاه نجم‌الدین کبری

گذری بر اندیشه و عرفان نجم‌الدین کبری نشان می‌دهد، که شیخ، علاوه بر اشاعه‌ی عرفان عاشقانه، به تصوف عابدانه نیز پای‌بند بوده و چه بسا که در برخی اعتقادات هر دو تصوف را آمیخته است. این خلط به درستی در افکار و اندیشه‌ی عرفانی پیروان او - که به کبرویه معروفند - پیدااست. از این جهت است که استاد دکتر ریاحی، تصوف نجم‌الدین رازی را جمع بین دو مکتب مورد نظر می‌داند؛ یعنی آمیختن عشق و عبادت (مرصادالعباد: 30). با کاوش و جستجو در مرصادالعباد مشخص می‌شود، که نجم دایه از یک طرف دلبستگی کامل به اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار دارد و از جانب دیگر عشق را غایت معرفت در سلوک می‌داند. (همان: 31- 30).

در دیگر پیروان سلسله‌ی کبرویه نیز چنین آمیزشی دیده می‌شود.

شرط ورود به عرفان علاءالدوله آن است، که ابتدا شیخ او را شناخت و بعد از آن، او را، این است که در ابتدا به دنیای عرفان نجم‌الدین کبری قدم می‌گذاریم و سپس به محفل علاءالدوله. ناگفته نماند که با همین بررسی افکار و عرفان عاشقانه و عابدانه‌ی نجم‌الدین کبری و علاءالدوله، تأثیرپذیری علاءالدوله از شیخ کبری به خوبی آشکار می‌گردد، که خود از اهمیت خاصی برخوردار است.

زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب؛ در کتاب عظیم خود، «جستجو در تصوف ایران»، در مبحث جداگانه‌ای به بررسی زندگی و اندیشه و آثار نجم‌الدین پرداخته و کتاب «فوایح الجمال و فواتح الجلال» را شرح کرده است. شیخ در کتاب خویش مرید را به مشاهده‌ی ظلمت هستی خویش و دفع اغیار (وجود، نفس و شیطان) فرامی‌خواند تا مرید بتواند با دفع این مضرات، چشم بصیرت یابد. او برای این کار، راه‌هایی را پیشنهاد می‌کند، از جمله کم کردن غذاست اندک‌اندک. چرا که به عقیده‌ی او وجود نفس و شیطان همه از غذا مایه و مدد می‌گیرد. راه دیگر را ترک اختیار خویش و فانی شدن در شیخ می‌داند. به نظر او شرایط این کار، فانی کردن اراده و اختیار مرید و در اختیار و اراده‌ی شیخ قرار گرفتن مرید است. از این رو، وی مرید را به وجود شیخ و ولی و مرشد نیازمند می‌بیند. و در همین جاست که او در فوایح طریق مجاهده‌ی جنید را بیان می‌کند. او می‌گوید: «طریق مجاهده‌ای که جنید پیشنهاد می‌کند عبارت است از: دوام وضو، دوام سلوک، دوام خلوت، دوام ذکر لا اله الا الله، دوام ربو قلب به شیخ، دوام نفی خواطر و دوام ترک اعتراض و سؤال» (زرین‌کوب، 1369: 91).

این پیشنهاد جنید که نجم‌الدین از آن نام برده، در آمیختگی است بین دو تصوف، یعنی شیخ هم اهل وضو، صوم، ذکر، خلوت و سلوک است (عابدانه) و هم اهل ارتباط قلبی با شیخ، نفی خواطر و ترک اعتراض و سؤال (عاشقانه). اتفاقاً، شیخ در اثر دیگر خود «رساله الهایم الخایف من لومه الاثم» می‌نویسد: «آن کس که طالب مخلص و مرید صادق است، می‌باید نخست ظاهر و باطن خویش را تطهیر کند و این طهارت کردن ظاهر و باطن کمال نیابد الا به ده چیز (خود همین طهارت ظاهر و باطن خلط این دو تصوف را می‌طلبد) (همان: 95). هشت چیز از ده چیز همان است، که جنید پیشنهاد کرده و شیخ، خود دو چیز دیگر را افزوده است. «پشینان هشت شرط نهاده‌اند... و ما در آن هشت شرط دو دیگر درافزودیم تا ده شود که تلک عشره کامله» (همان: 95). آن دو چیز که شیخ اضافه می‌کند، یکی طهارت است و دیگری میانه‌روی در خوردن و نوش (نه زیاد سیر شود و نه بسیار گرسنه) که این دو نیز جزء تصوف عابدانه و مقدمات ورود به دنیای سیر و سلوک است.

شیخ در رساله‌ی دیگری به نام: «الاصول العشره» - که به عنوان رساله فی بیان اقرب الطرق (الی) الله، نیز مشهور است - اصول و قواعدی را بیان می‌کند که در طی طریق سلوک رعایت آن‌ها را برای سالک لازم می‌شمرد: توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ملازمت ذکر، توجه کردن به خداوند به تمامت وجود خویش، صبر، مراقبت و رضا (همان: 96). که این اصول - در عین آن که از احوال و مقامات تصوف شمرده می‌شود - به تصوف عابدانه و عاشقانه نیز آمیخته است. عارفانه‌تر این که شیخ آنچه را که در این اصول مبنا و اساس طریقت قرار داده، اخلاص است که به نوعی در تصوف عاشقانه‌ی شیخ گنجانده می‌شود.

اما عرفان عالی و کامل او را می‌توان در مشاهده‌ی انوار و یا به تعبیر او الوان حافظ دید. او در فوایح الجمال خود، این الوان و مشاهدات را حاکی از اطوار قلب و مکاشفات خلق می‌داند، که در نزد خلفا و پیروان شیخ تبدیل به یک نظریه‌ی وسیع و عظیم درباب انوار مشاهده و اطوار قلب می‌شود و به شناخت آن در طریقه‌ی کبرویه اهمیت خاص پیدا می‌کند. او به طور کلی این احوال را در واقع الوان احوال می‌داند. می‌توان یکی از نشانه‌های بارز عرفان عاشقانه‌ی شیخ را در آن جستجو کرد (همان: 93-92). از جمله تعبیر عرفانی او از رنگ‌ها این است: «وقتی نیز هست سالک پیش روی خود، فضایی گشاده مشاهده می‌کند فراز آن هوایی است صاف و در آن‌جا که نظر به پایان می‌رسد رنگ‌ها می‌بیند چون: سبزی، سرخی، زردی و کبودی... این الوان در واقع احوال است...» (همان: 92-93).

غیر از این الوان، اعتقاد شیخ در مراحل تلوین، تمکین و تکوین در رسیدن شیخ به مقام ولی و ولایت - که از ارکان عمده‌ی طریقت خویش می‌داند - باز خود دلیلی بر عرفان عاشقانه‌ی او است. به همین مقدار از سلوک و تصوف شیخ کبری بسنده می‌شود. خالی از لطف نیست از این که دانسته شود نجم‌الدین رازی - از پیروان سلسله‌ی کبرویه - در مرصادالعباد خود نیز حقیقتاً آنچه را که نجم‌الدین کبری جزء اصول هشتگانه و دهگانه ذکر کرده، او در فصل پانزدهم از باب سوم (در آیین خلوت)، هشت شرط را بر شمرده است: «1. تنها در خانه‌ی تاریک نشستن و روی به قبله آوردن 2. پیوسته به وضو بودن 3. مداومت ذکر کلمه‌ی لا اله الا الله 4. ملازمت بر نفی خاطر 5. دوام روزه 6. دوام سکوت 7. مراقبت دل شیخ 8. ترک اعتراض بر خدا و شیخ» (مرصادالعباد: 285-282). چنان که ملاحظه می‌شود، این‌ها همان هشت شرطی است که جنید پیشنهاد کرده و نجم‌الدین کبری در فوایح خود به آن‌ها اشاره کرده است، که آمیختگی تصوف عاشقانه و عابدانه را با خود دارد.

## تصوف عاشقانه و عابدانهی علاءالدوله

نگارنده در این قسمت برای بیان تصوف عاشقانه و عابدانهی شیخ از کتاب «العروه لاهل الخلوه الجلوه» - که از مصنفات شیخ به شمار می‌رود - بهره برده و در بیان تفاوت و استخراج این دو تصوف فقط به این اثر اکتفا شده است (العروه لاهل الخلوه و الجلوه، 1362: 271-296).

گفتنی است نقش علاءالدوله در نشر طریقهی کبرویه بسیار اهمیت دارد؛ تا آن‌جا که او مانند شیخ کبری به انواع مکاشفات و اطوار قلبی توجه خاص دارد. از همه مهم‌تر این که او مانند سایر پیروان کبرویه و خود نجم‌الدین کبری به هر دو تصوف عابدانه و عاشقانه نظر داشته است و همین عقیده است، که او را نسبت به اعتدال تصوف و توجه به اجرای احکام دین و انطباق آن‌ها با اصول تصوف سختگیر کرده است.

در این قسمت، ابتدا چند مورد از تصوف عابدانهی علاءالدوله ذکر می‌گردد و بعد از آن به انطباق این نوع تصوف با عرفان عاشقانه از دیدگاه شیخ اشاره می‌شود.

تصوف عابدانه: استغراق در اوراد و نماز و تلاوت قرآن. چنان که گوید: «دیگر به مجاهدت، زیادت از آن که ذکر رفت مشغول گشتم از نماز و تلاوت قرآن به تدبیر و ترک مالا؛ یعنی چنان که اگر یکی از اصحاب سخنی می‌گفت، مجال جواب او نداشتم از استغراق اوقات به اوراد شب و روز...» (همان: 303).

او تکمیل نفس آدمی را در رعایت سه چیز می‌داند (از نوع تصوف عابدانه): «... بر من روشن کرد که آدمی را در تکمیل نفس چاره نیست از سه چیز: یکی سیاست، از برای ضبط اموال و حفظ نفوس و امر معاش. دوم، طهارت تا از حیوان ممتاز گردد که این پاکی را انسان به طبع دوست داشته است. سوم، عبادت معبود و موجد خود کردن که روزی دهنده و آفریننده و صورت‌نگار ماست و به اطوار مختلف ما را تربیت فرموده و می‌فرماید...» (همان: 304-303).

آن‌گونه که این سه شرط پای بند است، که معتقد است آدم و فرزندان او در رعایت این سه شرط ثابت بوده‌اند.

و در جای دیگر: «لازم گردانیدم بر نفس خود، که هر شب قضای نماز ده روزه می‌کنم و پنج آیت از قرآن یاد می‌گیرم و توبه کردم از مناهی و ملامتی و بی‌خوابی و کم خوردن و کم گفتن...» (همان: 298).

ایمان: نظر او در مورد ایمان راستین چنین است: «پس مؤمن مخلص و دانای صادق آن است، که دایماً ترس داشته باشد از زوال ایمان و چگونه نترسد کسی از این معنی، چون پیغمبر ما (ص) با وجود کمال عصمت و بشارت مغفرت می‌ترسید و می‌گفت: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و طاعتک...» (همان: 309).

تحصیل علوم عبادتی: «چون ماه رمضان به سمنان رسیدم، مشغول شدم به تحصیل علوم عبادتی و چنان خالی بودم از جمیع علوم شرعی که استنباط یک مساله نمی‌توانستم کردن. چنان در آن زمستان تحصیل علوم مالاابد کردم و بنای امر سلوک بر وفق کتاب قوت‌القلوب که تصنیف شیخ ابوطالب مکی است، بر خود مقرر کردم...» (همان: 299).

او همچون مراد خود و سایر پیروان کبرویه به طریق مجاهده‌ای که جنید پیشنهاد می‌کند، قایل شده و می‌گوید: «اکنون بدان که ملحض کرده از برای اهل تجرید و تفرید، استاد طریقت و قدوه‌ی ارباب حقیقت، ابوالقاسم جنید بغدادی (قدس سره)، هشت شرط را: یکی: دوام وضو، دوم: دوام ذکر، سوم: دوام خلوت تاریک، چهارم: دوام روزه، پنجم: دوام خاموشی از غیر ذکر قوی خفی، ششم: دوام نفی خاطر از هر چه غیرمعنی ذکر باشد، خیراً کان او شراً، هفتم: دوام ربط دل به اعتقاد جازم جزم از محبت تام به دل مبارک شیخ مرشد، هشتم: رها کردن اعتراض بر حق، تعالی...» (همان: 355).

این انطباق که در بالا به آن اشاره شد، در نظریه‌ی ذیل قوی‌تر می‌شود. او ارکان قصر ولایت را در چهار چیز می‌داند: ایمان، تقوی، صبر و احسان. از همه مهم‌تر آن که این چهار را احکام خانه‌ی محبت می‌شمارد (نهایت امتزاج تصوف عابدانه و عاشقانه): «در ایمان و تقوی و صبر و احسان که آن چهار ارکان قصر ولایت است و احکام خانه‌ی محبت و هیچ امر دنیا و آخرت و هیچ مراد حقیقت تمام نمی‌شود؛ مگر به محکم گردانیدن این چهار رکن... پس دانستی که ایمان، ثمره‌ی فیض علم است و صبر، ثمره‌ی فیض ارادت و تقوی، ثمره‌ی فیض قدرت و احسان، ثمره‌ی فیض حکمت و به این فیض آخر تمام می‌شود...» (همان: 352).

به چند مورد از تصوف عابدانه‌ی علاءالدوله اشاره شد. در مبحث بعدی سعی می‌شود به عرفان عاشقانه و از همه مهم‌تر، منطبق شدن احکام دینی با اصول تصوف شیخ پرداخته شود.

### عرفان عاشقانه‌ی علاءالدوله و انطباق آن با احکام دین

در سطور قبل به ارکان قصر ولایت اشاره شد: ایمان و تقوی و صبر و احسان. شیخ هر کدام از چهار رکن را با آیه‌ای از قرآن کریم شرح و بسط می‌دهد: «... ان الله المؤمنین (انفال/ 19) و ان الله یحب الصابیرین (آل‌عمران/ 146) ان الله مع الصابیرین (بقره/ 153) ان الله یحب المتقین (آل‌عمران/ 76) ان الله مع المتقین (بقره/ 194) ان الله یحب المحسنین (بقره/ 195) ان الله لمع المحسنین (عنکبوت/ 69). این چهار صفت به محبت و ولایت، بر معیت، یاد فرمود و اما در صفت چهارم لام تأکید با مع یاد کرد، جهت تخصیص احسان که معرفی ما بر متقی جز به رعایت این صفت که علامت وصول است، به مأمول و مراقبه‌ی حق، در مقام مشاهده به مطلب نمی‌رسد...» (العروه: 375).

در میان ارکان یاد شده، نسبت به احسان نظر خاصی دارد، که در عین عارفانه بودن البته مزاجی با تصوف عابدانه‌ی او دارد: (احسان + پرستش حق + دیدن حق = حسن ادب در حضرت حق به مراقبه و مشاهده) «احسان آن است که خداوند را چنان پرستی، که گویا او را می‌بینی؛ پس اگر چنین بینی که او را به نور او مشاهده کنی بدان که او ترا می‌بیند این اشارت است به حسن ادب در حضرت او به مراقبه و مشاهده...» (همان: 370).

آن هشت شرطی که از جنید نام برده شد، از دیدگاه شیخ از لوازم این ارکان ولایت است: «... و چگونه چنین نباشد، چون آن هشت شرط از لوازم این چهار رکن است، از آن که در هر رکنی یک درگاه تقدیر کن که آن در را دو طبقه باشد، پس بدان که در رکن ایمان طهارت است ... و این درگاه را دو طبقه است: یکی ظاهر که وضو است و یکی دیگر باطن که ذکر است... و رکن دوم که صبر است از قصر ولایت. در این رکن توکل است که موصوف آن توکل محبوب حق است... و این را نیز دو طبقه است، که از لوازم در صبر است: یکی در خلوت است، که طبقه‌ی ظاهر است و دوم روزه، که طبقه‌ی باطن است... رکن سوم از قصر ولایت، که تقوی است. توبه در آن رکن است... و آن را نیز دو طبقه هست: یکی خاموشی که به ظاهر زبان را در بند می‌کند از سخن گفتن در غیر نماز، دوم نفی خواطر که به باطن هر چه می‌آید از برکت معنی ذکر، آن خاطر را دور می‌کند از حواشی دل. رکن چهارم از قصر



ولایت احسان است و در آن رکن قسط است... و آن رکن نیز که در او حق است، دو طبقه دارد: یکی پیوسته داشتن ارادت دل خود با شیخ مرشد از روی محبت تمام و این در ظاهر است. و دوم اعتراض ناکرده بر حق در باطن و این در باطن است (همان: 8-375).

ملاحظه می‌شود، در عین حال بیان عارفانه با احکام عبادی و دینی نیز انطباق داده شده است. عارفانه‌تر آن که به عقیده‌ی او: «... هر آن کسی که این چهار رکن را محکم دارد، از قوت تأیید الهی بنیاد قصر ولایت او محکم شده باشد» (همان: 359)

در سبک‌شناسی می‌خوانیم عرفان اولیه حتی در قرن ششم و آثار کسانی چون سنایی، نظامی و خاقانی چیزی است، میان عرفان و شریعت (سیروس شمیسا، 1374: 198-194). و همان‌طور که خود ایشان گفته‌اند فی‌الواقع شعر، شرع است نه عرفان به کمال رسیده‌ای که بعدها در آثار بزرگانی چون مولانا و حافظ می‌بینیم (همان: 194).

پنداشته می‌شود که این تصوف شیخ (انطباق تصوف با احکام دین) نیز عرفان آمیخته با شریعت باشد؛ (نظیر عرفان سنایی و خاقانی و نظامی) با این تفاوت که در عرفان علاءالدوله ما شاهد کمال و پویایی آن هستیم.

علاءالدوله در ریاضت‌های خود برای رسیدن به حق از سر اخلاص، حتی از ادای نوافل نیز روگردان نیست. چنان که خود می‌گوید؛ ابتدا اعمال عبادی را انجام می‌دهد و بعد به مطالعه‌ی کتب صوفیه می‌پردازد: «... چون خاطر را از هر یادی باز آوردم، و متوجه‌ی حق تعالی گشتم به عزلت، و لقمه‌ی حلال تناول می‌کردم، به وقت ضرورت اورادی پیش خود خواندن گرفتم چنان که در شبانه‌روزی دوازده هزار بار ذکر لا اله الا الله می‌گفتم و غیر آن، نماز ده روز قضا می‌کردم و صد رکعت نوافل می‌گذاردم و ده جزء قرآن می‌خواندم و چون از این همه فارغ می‌شدم به مطالعه‌ی کتب صوفیه مشغول می‌شدم...» (العروه: 313).

شیخ پس از مطالعه در احوال امت پیامبران پیشین، امت محمدی را از نظر شریعت اکمل می‌داند: «... دیگر نظر کردم به عبادت، یافتم این امت را اقبل و اکمل از برای آن که در شب و روز بیست و چهار ساعت است و این پنج وقت فریضه به یک ساعت ادا می‌توان کرد. و هر سالی دوازده ماه دارد و یک ماه بیش فرض نشده از برای صوم. اما از امت دیگر انبیا عبادت زیاده بود... از برای آن که در این عبادت دین محمدی توجه کلی از روی صورت و معنی حاصل است و در عبادت این طایفه تسبیح

و تحمید و تهلیل و تکبیر و قیام و قعود و رکوع و سجود و تلاوت و تذکیر و ابتهاج همه داخل است. و چنین عبادتی در هیچ ملتی نبوده است...» (همان: 306-305).

نمونه‌هایی از انطباق تصوف شیخ با احکام دین اشاره شد. اینک در این قسمت به گوشه‌هایی از عرفان راستین علاءالدوله و عقاید او در باب تصوف عاشقانه نظر می‌افکنیم. چرا که علاءالدوله در قرنی می‌زیسته که عرفان در اوج کمال و تمام قرار داشته است و وجود شاعران و عارفانی چون مولوی، عطار و فخرالدین عراقی دلیل بر این مدعاست. پس بی‌جهت نخواهد بود اگر علاءالدوله این‌گونه نغز و پخته به طرح مبانی عرفان می‌پردازد. به گوشه‌ای از نغزگویی‌های او اشاره می‌شود:

صوفیه را هفت طبقه می‌داند: «طالبان، مریدان، سالکان، سایرین، طایران، واصلان و قطب ارشاد که دل او بر دل محمد مصطفای مجتبی است...» (همان: 311) و هر طبقه را به یکی از لطایف روحانی منسوب می‌دارد (لطایف هفتگانه): «... و موصل همان قطب است و بس که صاحب لطیف حقی است... و اصل کسی را می‌گویند، که قوای لطیفه‌ی او مزکی گشته باشد به لطیفه‌ی خفی؛ و طایر کسی را نام نهند که به لطیفه‌ی روحی رسیده باشد؛ و سایر کسی را گویند که صاحب قوای مزکای لطیفه‌ی سری باشد؛ و سالک کسی را گویند که صاحب قوای مزکای لطیفه‌ی قلبی باشد؛ و مرید شخصی را نام نهند که صاحب قوای مزکای لطیفه‌ی نفسی باشد؛ و طالب کسی را گویند که صاحب قوای مزکای لطیفه‌ی قلبی باشد...» (همان: 361).

پیشتر در مورد عرفان نجم‌الدین کبری سخن گفتیم و در آن‌جا بیان داشتیم، که شیخ کبری و پیروان او نسبت به انوار مشاهده و اطوار قلب، اهمیت خاصی قایل بوده‌اند که به ضرورت بحث از الوان احول نجم‌الدین - برگرفته از کتاب فوایح‌الجمال شیخ - مطالبی عرضه داشتیم.

اینک مانند همان نظریه را در عقیده‌ی علاءالدوله - به عنوان یکی از پیروان کبرویه - می‌بینیم. او معتقد است به ضرورت همه‌ی سالکان در مقام سیر الی الله الوان استار غیوب هفتگانه را می‌بینند: «... مانند الوان استار غیوب هفتگانه که به ضرورت همه‌ی سالکان در مقام سیر الی الله می‌بینند. این هفت رنگ حجاب را یعنی در لطیفه‌ی قلبی چون سیر می‌کند، ظلمتی محض می‌بیند و صفات ضمیمه به صورت مناسب حال سالک نموده می‌آید، در ضعف و قوت، چون عبور کرد از آن، احیاناً انوار از چپ و راست و پیش خود می‌بیند، مانند چراغ و نور و ضوء از بالای سر خود می‌بیند، و در آخر لطیفه، خلوت تاریک را روشن می‌بیند، بی‌نوری ظاهر، بعد از آن که در لطیفه‌ی نفسی، آسمانی پر از ابر می‌بیند که به

یاد عنایت از راه ذکر، آن ابر دریده می شود و صاف می گردد... (به انطباق تصوف عاشقانه با احکام دین دقت شود.) چون از این بیست هزار حجاب خواهد گذشتن، بعد از آن جن کافر و مسلمان را همه از خود رد کرده باشد و نفس حیات ذکر یافته و همه‌ی عالم را در وجد با خود همراه می بیند، نوری ظاهر گردد، بی حیز و مکان از همه‌ی اطراف محیط به رنگ عقیق... و در لطیفه‌ی چهارم که سری نام دارد، چنان که سوم را قلبی می گویند، در آن لطیفه سری نوری سفید برخیزد زیادت از نور سرخ ظاهر گردد، بعد از آن نوری زرد که محیط باشد به همه‌ی انوار مذکوره و آن لطیفه‌ی روحی می گویند بعد از آن نوری سیاه و با هیبت و این، آخر لطایف مخلوقه باشد، که در تحت ذل تکوین در می آید. بعد از این نور تمکین باشد که آن را لطیفه‌ی حقی می گویند و نور الهی و حقایق مقوم بها نام می نهند... (همان: 326-327).

همچنین در این نظریه اعتقاد تلوین، تکوین و تمکین را نیز می بینیم که تداومی نظریه‌ی شیخ کبری است.

از جمله برداشت‌های عارفانه‌ای که علاءالدوله در العروه مطرح می کند، فواید سلوک و ارشاد است؛ چنان که گوید: «... چون بازگشتم و به موجب اشارات شیخ ارشاد کردم و فایده‌ها یافتم از آن که ارشاد که می کردم که اگر به خود سلوک کردم، در هزار سال آن فایده نتوانستم یافتن... یکی دیگر از فواید سلوک و ارشاد آن بوده که اطلاع یافتم به این معنی که: انسان مجموعه‌ی غیب و شهادت است، یعنی هیچ چیز در عالم کبیر بالجهت نیست، که در وی مانند وی نباشد به حقیقت، و از روی معنی محیط است به عالم کبیر و یکی دیگر تحقیق واقعیات است...» (همان: 324-325). (نظریه‌ی انسان کامل)

در جای جای العروه از خلوت و اهمیت آن گفته است. اما این برداشت او از خلوت عارفانه‌تر است: «... اما بندگان مخلص آن کسانی اند که در خلوت از برای آن در می آید، تا انس ایشان با حق تعالی درست گردد و وحشت ایشان از خلق ظاهر شود و علایق و عوایق ظاهر و بطن از خود دفع کنند و به معرفت غیبت نفس بینا گردند و مکاید شیطان دریاوند و کمین‌گاه هر یکی از نفس و شیطان و هوی و دنیا را فهم کنند و همه را مسخر گردانند بر وفق امر خدای تعالی...» (همان: 335-336).

دل عارف با غم و اندوه توامان است. نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد فریاد می زند: «... چه محبت و محنت از یک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه. شیخ عبدالله انصاری می گوید: محبت در بکوفت. محنت جواب داد ای من غلام آن که از آن خود فرا آب داد...» (مرصادالعباد: 45).

حافظ مستانه‌تر از او فریاد زده است:

دیگران قرعه‌ی قسمت همه بر عیش زدند

دل دیوانه‌ی ما بود که هم بر غم زد

(دیوان غزلیات حافظ، 1375: 206)

و در جای دیگر:

روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم‌پرست

بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع

(همان: 397)

علاءالدوله نیز چنین اعتقادی دارد؛ چیزی که هست، او غم‌پرستی و اندوه و محنت را نتیجه‌ی رسیدن به مقام تجرید و تفرید و در نهایت رسیدن به مقام برداشت بار امانت می‌داند: «... پس دانستی که هر کس را از عالم غیب جذب و زجری نرسید بیدار نشد از خواب غفلت، توفیق توبه و انابت نیافت و هر کس که ترک دنیا نکرد، مقام تجرید نیافت که ذوق یابد از ذکر و طاعت او و هر کس که مجرد نشد و ذوق ذکر و تصرف آن در دل خود ندید به دولت تفرید نرسید که از ملاحظه‌ی غیرخود منفرد گردد و سبقت کند بر سالکان و واصلان... نجات یافتند، سبکباران و هلاک شدند، گرانباران پس هر کسی که سبکبار نباشد، برداشتن امانت از او نیاید آن امانتی که اهل آسمان و زمین از برداشتن آن عاجز آمدند. (1) و جمال حضرت ذوالجلال را جز به آن امانت نتوان دید و هر آن کس که امین آن امانت باشد، به نام رجولیت معروف گشت... (العروه: 354).

### یادداشت‌ها:

1- یادآور این بیت از حافظ است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند

(دیوان غزلیات حافظ، 1375: 248)

## کتابنامه

- 1- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد؛ دیوان غزلیات؛ به کوشش خلیل خطیب‌رهبر؛ تهران: نشر صفی‌علیشاه، چ هفدهم، 1375.
- 2- رازی، نجم‌الدین؛ مرصادالعباد؛ به تصحیح محمد امین ریاحی؛ تهران: نشر علمی و فرهنگی، چ پنجم، 1373.
- 3- زرین‌کوب، عبدالحسین؛ جستجو در تصوف ایران و دنباله‌ی آن؛ تهران: نشر امیرکبیر، چ سوم، 1369.
- 4- سمنانی، علاء‌الدوله؛ العروه لاهل الخلوه الجلوه؛ به تصحیح نجیب مایل‌هروی؛ تهران: نشر مولی، چ اول، 1362.
- 5- شمیسا، سیروس؛ سبک‌شناسی شعر؛ تهران: نشر فردوس، چ اول، 1374.
- 6- صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ تهران: نشر فردوس، چ سوم، 1368.
- 7- مرتضوی، منوچهر؛ مکتب حافظ؛ تهران: نشر ستوده، چ سوم، 1370.

